

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس دوم

پیراهن عتیق/حضرت ادم و امان او

عطر آن گل پیرهن تا در هوا پیچیده است

بوی گل دودی است در مغز صبا پیچیده است

سرو سیمین تو تا یکتای پیراهن شده است

برگ گل از غنچه خود در قبا پیچیده است

از عرق هر حلقه چشم گریه آلودی شده است

تا سر زلفش دگر دست که را پیچیده است؟

عقد جواهر کهن در نظر دوستان و پارسایان و دنبال کنندگان قصه پیراهن عتیق داستان ما از آفرینش آدم علیه السلام شروع شد و رسیدیم به اینجا که آدم گول این ابلیس نابکار که حالا به او لقب شیطان را هم دادند ، خورد. شاید بدوینید که نام ابلیس هم خودش از لباس پوشاندن است ولی لباس پوشاندن به حق اون به خاطر زبان کشید آتش حسدش قسم خورد به جاه و جلال حضرت باری تعالی انسان و فرزندان اون رو اغوا کنه یعنی از راه به در کنه اولین کار خودش رو هم کرد کاری کرد که آدم از گیاهی بخوره که خداوند اون رو از خوردنش نهی کرده بود آدمی گیاه رو خورد صدای حق رو شنید که به خاطر این خوردن برو پایین برو تو جایی که زمان و مکانه جایی که گیاه و حیوان برای جا و زمان برای بقا می‌جنگند جایی که خداوند اگر یک عقل طبیعی غریزی نمی‌گذاشت موجوداتش همدیگرو قلع و قمع می‌کردند.

حضرت آدم پدر ما ابوالبشر در قلبش صدای محبت آفریننده‌اش رو شنید و توبه کرد خداوند به اون گفت توبه ات رو پذیرفتم خودت هم برگزیده‌ای، مصطفی هستی، مجتبی هستی، در سلب تو انسان کامل محمد مصطفی، در سلب تو علی مرتضی، فاطمه طاهره معصومه، حسن مجتبی و حسین ثارالله قرار داره حالا سفری رو که شروع کردی تموم کن اما...

اما برای اینکه داری میری در یک جایی که همش جنگ و نزاع و دعواست برای اینکه در امان باشی این پیراهن رو که از بهشت و با نखा و بوریای نورانی بهشت درست کردم به تن کن. این لباس رو، این لباس هدایت رو با هیچی عوض نکن اگر این لباس که از جنس بهشت هست رو دائم بیوشی نه ترسی از آینده داری و نه غم گذشته رو می‌خوری.

همو رهنما مر مرا بی امان
همو بوالبشر را بدادی امان
تن او یکی جامه ی نور داد
امانش ز هر بیم و اندوه داد
یکی پیرهن بر تن او نهاد
امانش ز هر بیم و اندوه داد.

حضرت آدم تنهایی که به زمین و زمان و مکان نیومد این ابلیس فریبکار هم که اسباب این فرود رو فراهم کرده بود با اون همراه شد اومدن در جایی که مکان جنگ و نزاعه.
حضرت آدم وقتی اومد به این عالم ارز و سماء، دید دو وجه داره. وجه زن و وجه مرد، وجه مونث و وجه مذکر.

مثل همه موجوداتی که توی این عالم جفت بودند اون هم جفت داشت. به امر خدا صاحب فرزندان شد به امر خدا فرزندانش قرار شد با برگزیدگانی از طرف حق ازدواج کنند اگر فرزندان حضرت آدم در مسیر هدایت حق می بودند اون لباس رو به تن می کردند، شاید پاریا بپرسند مگه این لباس چند تا بود؟

این لباس واحد، یکی بود. انسان کامل که اون رو به تن می کرد بقیه رو هم امان می داد این لباس برازنده آدم های مخلص خدا بود اون ها که محبتشون بدون طمع بود حسد و کینه و بخل و طمعی نداشتند دائماً در یادشون با خدا سیر می کردند

شیطون خیلی دلش می خواست روی این پیراهن بهشتی یک لباسی از جنس نفاق و ریا و تکبر تن بچه های آدم بکنه تا امان الهی را از دست بدن و اون آدم و بچه هاش رو توی اندوه و ترس مداوم ببینه.
حضرت آدم بعد از یک استراحت یکباره دید از عالم وحدت به جایی اومده پر از کثرت. ابلیس هم زمزمه میکرد شادی توبه ات پذیرفته شده ولی دیگه در این جا گرفتار زاد و ولد میشی و هیچ اری نمیتونی بکنی. حضرت یاد بهشت افتاد یاد اینه همدم زیبا ترین، کامل ترین، عالم ترین، علم ترین، علی ترین، حکیم ترین، قادر ترین و بهترین وجود بوده و الان چی؟

غم وجود رو فرا گرفت، اگر این غم رو به روز بدن شب میشه؟ اگر اندکی از این غم رو به گرگ بیابون بدن چنان ناله میکنه که همه براش گریبان چاک میدن. حضرت پیراهن عتیق رو بر تن کرد گفت:

خدایا رحم کن بر من پریشان وار می گردم
خطا کارم گناهکارم به حال زار می گردم
شراب شوق می نوشم به گرد یار می گردم
سخن مستانه می گویم ولی هوشیار می گردم
گهی خندم گهی گریم گهی افتم گهی خیزم

مسیحا در دلم پیدا و من بیمار می‌گردم

پس از استغاثه حضرت آدم که گفت خداوندا به خودم ظلم کردم و خطا کردم، گناه کردم و تو غافر الذنوب هستی، جبرائیل خدمت حضرت رسید و گفت: برات درمان اوردم. نگران زاد ولد نباش در سلب تو انسان هایی هم هستند که یکی از یکی نورانی تر، یکی از یکی اعلا تر و به حق نزدیک تر هستند، نام اونها شفاست، در توحید و معرفت حق بی نظیر، این پیراهن عتیق را باید در اونها به ودیعه بگذاری تا در امان باشند از اندوه و ترس این عالم خاکی...

ابلیس هم با اینکه هی به گوشه‌هایش هاب میخوره ولی هی نصفه ونیمه داره گوش می‌کنه....
آدم علیه السلام گفت:

بگو اون اسماء رو. نشون بوده او انواری که در بین فرزندان من هست؟؟؟

جبرائیل شروع کرد به خواندن حضرت آدم هم همونطور که زمزمه میکرد نور اون ها رو میدید:
«يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ»
پدر ما خوند و اندوهش به خاطر دوری از بهشت رفت ولی وقتی به نام حسین رسید دید سینه ش داره از جا کنده میشه، دید داره بی طاقت میشه، اشکاش سرازیر شد. گفت: یعنی چی؟ ای جبرائیل؟ چه خبره؟
جبرائیل هم گریست و گفت ای آدم این پسر ت زیبا ترین ها، یوسف ترینه، فرزند بهترین فرزندان توه، فرزند کامل ترین انسان از نسل توه، اما... اما.. گریه به فرشته عقل و علم هم امان نداد.

ابلیس هم در کمینه تا رموزی رو برای نا امید کردن آدم بفهمه، حضرت جبرائیل شرحی از داستان کربلا، داستان آقا ابا عبدالله گفت و ادم(ع) که دلش نمیخواست این روز رو ببینه به حال فرزند گریه میکرد. حضرت از جبرائیل پرسید این پیراهن امان به این فرزندم میرسه؟ و او گفت: بله. حضرت آدم گفت توکل بر خدا، الحمدلله یادمون باشه شیطان نمی‌خواد ما رشد پیدا کنیم اون حسوده، بخيله، از ما انسان ها کینه داره، طاقت دیدن ما رو نداره، اومد بچه آدم یعنی قابیل رو فریب داد به اون گفت:

ببین هابیل در جایگاه بهتر از توه نگاه کن چطوری همه خوبی ها رو و همه خوبا رو به اون داده..
ابلیس نگفت که هابیل مهربان تره، موحد تره، شاید کوچکت باشه ولی در قلب بزرگ تره با گذشت تره فقط به امکانات هابیل اشاره کرد تا جایی که فریب های اون نابکار دل قابیل که ناخالص شده بود رو فریب داد

اهرمن نیرنگ کرد بر پور بشر

تا به کین جان برادر شد هدر

من نگویم تو چنان باش و چنین

با برادر کین مکن گفتم همین.

این قصه غصه را تا همین جا داشته باشید تا در مجلس دیگر شرح این پیراهن عتیق را در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام جستجو کنیم

حق یاورتان